

The role of major powers in developments in international law; With an emphasis on Russia and the United States

Abouzar Omrani¹
Mohamadjafar Ariannezhad²
Aliasghar Davoodi³

ABSTRACT

Some Experts in International Relations, Such as Realists, Believe That International Law Has Been Formed and Developed in Order to Achieve the Goals of the Great Powers and in Its Shadow. In other words, the Great Powers Play a Decisive Role in Shaping, Consolidating and Protecting International Law. In Order to Examine the Present Issue, the Question Arises as to How the Great Powers of the International System Play a Role in the Evolution of International Law. The Great Powers Seem to Play a Key Role in This by Resorting to the Various Capabilities They Have, Through Institutionalization, the Formation of Treaties and the Normalization The Purpose of This Article Is to Examine the Role and Function of Major Powers, Especially Russia and the United States, in How International Law Is Created and Promoted. In This Regard, It Is Tried to Examine the Role of International Powers in the Creation and Expansion of International Law on the Basis of a Descriptive-Analytical Method and Using Historical Data.

Keywords: International Law, International Organizations, Great Powers, United States of America, Russia.

¹ PhD in Political Science and International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. **Ahoora_131@yahoo.com**

² PhD Student in Political Thought in Islam, Department of Political Science, Faculty of Political Science and Foreign Languages, Azad University of Mashhad. Mashhad, Iran. **Mohamad_ariannezhad2@yahoo.com**

³ Assistant Professor, Faculty of Political Science and Foreign Languages, Islamic Azad University, Mashhad Branch, Iran. . **ndavoudi@gmail.com**

نقش قدرت‌های بزرگ در تحولات حقوق بین‌الملل؛ با تأکید بر روسیه و ایالات متحده آمریکا

ابوذر عمرانی^۱

محمدجعفر آراین نژاد^۲

علی اصغر داوودی^۳

چکیده

برخی از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل، مانند رئالیست‌ها، معتقدند حقوق بین‌الملل در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. عبارتی قدرت‌های بزرگ نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل دادن، تثبیت و حمایت از حقوق بین‌الملل دارند. به‌منظور بررسی مسئله حاضر، این سؤال مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل چگونه در تحولات حقوق بین‌الملل نقش آفرینی می‌کنند؟ به نظر می‌رسد قدرت‌های بزرگ با توسل به توانمندی‌های مختلفی که دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات و هنجار سازی نقش کلیدی در این زمینه ایفا می‌کنند. هدف مقاله حاضر بررسی نقش و عملکرد قدرت‌های بزرگ به‌ویژه روسیه و آمریکا در چگونگی ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل است. در این راستا بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و با داده‌های تاریخی به نقش قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل پرداخته شود.

واژگان کلیدی: حقوق بین‌الملل، نهادهای بین‌المللی، قدرت بزرگ، آمریکا، روسیه.

^۱ دکتری علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران.

^۲ دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی در اسلام، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق علوم سیاسی و زبان‌های خارجه، دانشگاه آزاد

Mohamad_ariannezhad2@yahoo.com

مشهد، ایران. (نویسنده مسئول)

^۳ استادیار دانشکده حقوق علوم سیاسی و زبان‌های خارجه دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد، ایران.

مقدمه

حقوق بین‌الملل به‌عنوان مجموعه قواعد ناظر بر نظم حقوقی حاکم بر روابط کنشگران بین‌المللی، دستاورد توسعه و تحولات تاریخی تلقی می‌گردد که بر مناسبات و روابط سیاسی حکم‌فرما گردیده است. مسلماً قدرت‌های بزرگ نقش تعیین‌کننده‌ای در این تحولات داشته‌اند. این مسئله از قرن ۱۷ میلادی تاکنون مسئله‌ای انکارناپذیر به شمار می‌رود. مسئله مهم برای بسیاری از پژوهشگران این است که در این مدت حقوق بین‌الملل در راستای تحقق اهداف قدرت‌های بزرگ و در سایه آن شکل گرفته و رشد یافته است. حتی در بسیاری از موارد قدرت‌های بزرگ، آنجا که حقوق بین‌الملل را در تعارض با منافع و اهداف خود دیده، از آن کناره گرفته‌اند. بسیاری مانند محققین رئالیست نیز حقوق بین‌الملل را ابزاری در دست قدرت‌های بزرگ برای رسیدن به منافع خود می‌پندارند و معتقدند حقوق بین‌الملل در اینکه کشورهای قدرتمند را با خود همراه کند درمانده است. این در حالی است که فلسفه وجودی حقوق بین‌الملل پس از شکل‌گیری نظام بین‌الملل و ستفالیایی، مهار زیاده‌طلبی و قدرت‌جویی دولت‌ها و به‌طور خاص، قدرت‌های بزرگ بوده است. در راستای بررسی مبحثی که مطرح شد این سؤال مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل چه نقشی دارند؟ در ادامه این فرضیه مطرح می‌شود که قدرت‌های بزرگ به علت جایگاهی که به لحاظ توانمندی‌های مختلف دارند، از طریق نهادسازی، شکل دادن به معاهدات، عرف سازی و هنجار سازی نقش کلیدی در شکل دادن و گسترش حقوق بین‌الملل دارند. همچنین باید به نقش قدرت‌های بزرگ در ایفای نقش در تهیه پیش‌نویس مذاکرات بین‌المللی و تصویب قوانین داخلی که پیامدهای فرامرزی دارند نیز اشاره کرد. در ادامه باید به اراده قدرت‌های برتر برای به‌کارگیری قوه قهریه و مجازات کشورهایی که ناقض قوانین و کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند اشاره کرد که می‌تواند عاملی برای گسترش حقوق بین‌الملل به شمار آید.

پژوهش حاضر قصد دارد با استفاده از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی که در فرضیه مطرح شد و با ارائه شواهد تاریخی به نقش قدرت‌های بزرگ، مخصوصاً روسیه (شوروی سابق) و ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری و گسترش حقوق بین‌الملل بپردازد. در این مقاله سال ۱۹۴۵ میلادی که با پایان جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری سازمان ملل متحد همراه بود به‌عنوان نقطه عطفی برای بررسی حقوق بین‌الملل به دوره کلاسیک و مدرن در نظر گرفته‌شده و سعی شده است با ذکر شواهد و نمونه‌هایی از هر دو دوره، نقش قدرت‌های بزرگ در تحولات حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار گیرد. در هر صورت، همان‌طور که قدرت‌های بزرگ، حقوق بین‌الملل کلاسیک را که قبلاً وجود نداشت، به وجود آورده‌اند، در عصر مدرن نیز این جایگاه و توانمندی قدرت‌های بزرگ بخصوص در زمینه تکنولوژی و فناوری است که به این قدرت‌ها فرصت داده است تا در این موارد پیش‌قدم باشند. به‌منظور بررسی این مسئله پژوهش حاضر سعی دارد بر مبنای روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌گیری از روش کتابخانه‌ای تا حد توان خود علم و دانش در حوزه مربوطه را توسعه دهد.

پیشینه پژوهش

در مورد قدرت‌های برتر، به‌طور جداگانه و حقوق بین‌الملل نیز به‌طور مستقل منابع چه به‌صورت کتاب یا مقاله و ... فراوان است؛ اما می‌توان ادعا نمود نسبت به موضوع مورد مطالعه این پژوهش به‌ندرت نوشته و منبع مستقلی وجود دارد. از این رو مطالب مربوط به موضوع پژوهش را باید از منابع مختلف گردآوری کرده و در یک مجموعه انسجام بخشید. برخی از مهم‌ترین منابع شرح ذیل می‌باشند.

در کتاب «حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل» نوشته جلال‌الدین مدنی، موضوعاتی مثل مبانی حقوق بین‌الملل، عوامل ایجاد و تحول حقوق بین‌الملل و توسعه روابط بین‌الملل، سیر مراحل تدوین حقوق بین‌الملل، تحولات تاریخی و روابط و حقوق بین‌الملل، منابع حقوق بین‌الملل و ... نگاشته شده است.

کتاب «مبانی حقوق بین‌الملل عمومی» تألیف پرویز ذوالعین موضوعاتی بدین شرح در بردارد: تعریف حقوق بین‌الملل، نام‌گذاری، ماهیت و سیر تکامل حقوق بین‌الملل، بنیان‌گذاری حقوق بین‌الملل، مکاتب حقوق بین‌الملل و ... با این کتاب می‌توان به کلیاتی در مورد جنبه‌های مختلف حقوق بین‌الملل دست یافت.

کتاب «حاکمیت قدرت یا حاکمیت قانون؟ ارزیابی سیاست‌ها و اقدامات امریکا در مورد معاهدات امنیتی»، تألیف نیکول دلر، آرجون ماکیکسانی و جان باروز است. این کتاب بیانگر روند برخورد دوگانه ایالات متحده با حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی و معاهدات امنیتی است و در نوع خود اثری بدیع، مستدل و حقوقی است.

«دنیای بی‌قانون؛ امریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون‌شکنی»، اثر فیلیپ ساندرز و ترجمه اصغر دستمالچی است. نویسنده در کتاب حاضر قصد دارد به این نکته پردازد که علیرغم اینکه با دنیایی مملو از قوانین، مقررات، آئین‌نامه‌ها و نظام‌نامه‌ها مواجه هستیم، ولی چند قدرت بزرگ خودسرانه و بنا به منافع و مطامع سلطه‌جویانه خود، مقررات و قواعد پذیرفته‌شده بین‌المللی را که غالباً خود از بانیان وضع آن بوده‌اند، زیر پا می‌گذارند.

عبدالله قنبرلو (۱۳۸۵)، در مقاله «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی- امنیتی امریکا»، مدعی است هژمون مروج فعال اقتصاد لیبرال در عرصه بین‌الملل است. به اعتقادی وی جریان آزاد اقتصاد بین‌الملل تابع معادلات قدرت است و با دست نامرئی تحقق نمی‌یابد. در این راستا ایالات متحده به‌عنوان قدرت برتر مروج ارزش‌های لیبرالیسم است.

نیکو کریش (۲۰۰۵)، در مقاله «حقوق بین‌الملل در عصر هژمونی: قدرت نابرابر و ایجاد نظم حقوقی بین‌الملل» به مسائلی چون حقوق بین‌الملل و قدرت‌های برتر، ارزش‌نهادها برای کشورهای قدرتمند، حقوق بین‌الملل و قدرت‌های هژمون... اشاره می‌کند. در این مقاله نیز به نقش هژمون در نهادسازی و توسعه حقوق بین‌الملل اشاره شده است. هرچند نویسنده در مواردی به ابزارانگاری حقوق بین‌الملل در مواردی که به نفع هژمون نیست نیز اشاره کرده است. با بررسی مختصری از منابع موجود می‌توان گفت اکثر این منابع به

موضوع مورد مطالعه مرتبط نیست و آنجا که از نقش قدرت‌های بزرگ در توسعه حقوق بین‌الملل سخن به میان می‌آید، با فقر مشهود منابع فارسی و لاتین مواجه می‌شویم. از این رو پژوهش حاضر با گردآوری مطالب پراکنده از منابع گوناگون، سعی کرده است در جهت پیدا کردن پاسخی جامع به پرسش پژوهش و پر کردن بخشی از کاستی‌ها و خلأهای نظری و محتوایی گام بردارد.

۱- چارچوب تئوریک پژوهش؛ تحلیل سیستمی رابط حقوق و سیاست بین‌الملل

سیستم عبارت است از یک چارچوب نظری برای مدون ساختن داده‌های مربوط به پدیده‌های سیاسی و همچنین مجموعه‌ای یکپارچه از روابط که بر پایه یک مجموعه مفروض از متغیرهای سیاسی استوار است (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۸۸).

۱-۱- عناصر سیستمی حقوق بین‌الملل

هر سیستم باز دارای مشخصات چهارگانه زیر است:

۱-۱-۱ **ورودی یا درونداد سیستم حقوقی:** ورودی‌های سیستم عبارت است از مجموعه عناصری که به صورت خواسته‌ها، منافع، پشتیبانی‌ها و مخالفت‌ها وارد سیستم می‌شود و پس از تبادل محیط و سیستم، به صورت برون‌داد از نظام خارج می‌شود. روابط بین‌الملل، شکل‌دهنده بیشترین ورودی‌های این سیستم است (قوام، ۱۳۸۱: ۳۰). جامعه بین‌الملل به مفهوم محیط نظامی حقوقی بین‌المللی، یک هویت کاملاً پویا و سیال است که هنوز دامنه، حدود مرز و محدوده آن تعریف و تثبیت نشده است. این جامعه در عصر کلاسیک حقوق بین‌الملل، محدود به حوزه سیاسی- فرهنگی اروپا و با محوریت دولت ملی بود، ولی امروزه این محیط نظامی دستخوش تغییر و تحول گردیده است.

۱-۱-۱ **۱-۱-۱ پردازش یا فراگرد:** پردازش، به عمل تبدیل ورودی‌ها به خروجی سیستم اطلاق می‌شود. آنچه در این مرحله حائز بیشترین اهمیت است، وجود سازوکارهای سیستم حقوقی بین‌المللی است که فرایند پردازش داده‌های ورودی سیستم را امکان‌پذیر

می‌نماید. این مجموعه سازوکارها شامل آیین‌ها و رویه‌ها، فرایندهای تصمیم‌سازی، ساختارها و نهادهای سیستم حقوقی است که عمل پردازش را به سرانجام می‌رسانند.

۱-۱-۲- خروجی‌ها یا برون‌دادهای سیستم حقوقی بین‌المللی: ورودی‌های سیستم در جریان عمل پردازش، به همان کیفیت زمان عرضه و ظهور در متن سیستم، باقی نمی‌مانند و به هویت تازه‌ای تبدیل و به محیط سیستم ارائه می‌شود. کارآمدی و تأثیرگذاری سیستم حقوقی به برون‌دادهای آن وابسته است.

۱-۱-۳- بازخورد مثبت و منفی: زمانی که یک خروجی سیستم با مؤلفه‌های تأثیرگذار محیط سیستمی سازگار می‌افتد، همان خروجی، در مرحله بعد به‌عنوان یک ورودی به کالبد سیستم نفوذ کرده و در راستای رشد و تکامل سیستم، ایفای نقش می‌نماید و به‌عنوان یک فرایند برگشت‌ناپذیر جزئی از هویت سیستم حقوقی را تشکیل می‌دهد که اصطلاحاً به آن بازخورد مثبت گفته می‌شود. در مواردی نیز برخی از خروجی‌های سیستم حقوقی با منافع و اهداف برخی از تابعان سیستم حقوقی در تعارض است و یا همخوانی ندارد، در این موارد معمولاً تابعان اصلی سیستم در برابر آن ایستادگی می‌کنند و آن را نمی‌پذیرند؛ یا سیاست یک‌جانبه در پیش می‌گیرند و یا خروجی موردنظر را نقض می‌کنند که در این موارد بازخورد منفی است. اگر بازیگران مخصوصاً بازیگران اصلی نظام بین‌الملل از خروجی‌های سیستم حقوقی بین‌الملل خرسند شوند علاقه مشخصی به حفظ و کارایی سیستم پیدا خواهند کرد. پذیرش سیستم توسط بازیگران نوعی مکانیسم تعادل آفرین در سیستم به وجود می‌آورد (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

۱-۲- کار ویژه‌های سیستم حقوقی بین‌الملل

۱-۲-۱- ایجاد تعادل و نظم: مهم‌ترین کار ویژه سیستمی حقوق بین‌الملل فاصله گرفتن از وضعیت هرج‌ومرج و ایجاد تعادل و نظم است که این مهم از طریق سازوکارها و قواعد حقوقی و نظارت بر اعمال تابعان سیستم حقوقی صورت می‌گیرد. در هر صورت

یکی از ویژگی‌های سیستم، تلاش جهت حفظ تعادل یا دستیابی به سطح تعادل نوین است (فرانکل، ۱۳۷۲: ۶۲).

۱-۲-۲- مشروعیت بخشی به وضعیت‌های اجتماعی: دومین کار ویژه سیستم حقوقی بین‌المللی، مشروعیت‌بخشی به وضعیت‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری و تثبیت اهداف سازگار با سیستم است.

۱-۲-۳- پیشگیری و بازدارندگی: فقر، بیماری‌های عفونی، تخریب محیط زیست، شکاف شمال - جنوب، مخاصمات مسلحانه بین‌المللی و غیر بین‌المللی، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و جنایات سازمان‌یافته فراملی، تهدیدات پیش روی جامعه بین‌المللی است که پیشگیری و کنترل آن‌ها از مهم‌ترین کار ویژه‌های یک سیستم حقوقی در روابط بین‌الملل به شمار می‌رود (آزادبخت، ۱۳۸۹: ۱۶۸).

به‌طور کلی، سیاست‌های دولتی، درون‌دادهای سیستم حقوق بین‌الملل و مجموعه قوانین پذیرفته‌شده و سازمان‌ها، ساختار آن را شکل می‌دهند. ساختارها، درون‌دادها را دریافت کرده و آن‌ها را از صورت وظایف، به‌صورت کنش‌ها درمی‌آورند. تصمیمات دسته‌جمعی برون‌دادهای سیستم حقوق بین‌الملل هستند. این برون‌دادها ممکن است محیط بین‌الملل را به نحوی تغییر دهند که باعث ایجاد تمایلات همگرایانه و یا واگرایانه در درون نظام بین‌الملل شوند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۷۷). آنچه بر پیچیدگی بیشتر نظام حقوق بین‌المللی افزوده است، تلاقی ارزش‌ها و واقعیت‌ها و به تعبیر دیگر، دیالکتیک زاینده حیات اجتماعی در ورای مرزها و در درون ساخت‌های متصلبی است که دولت نامیده می‌شود. وحدت ناهمگن جامعه بین‌المللی، تضاد خواسته‌ها، اراده معطوف به قدرت و صدها نمونه دیگر، مانع شکل‌گیری یک نظام حقوقی منسجم و تأثیرگذار در حقوق بین‌الملل شده است و تاکنون بسیاری از کنش‌های واقعی، ولی بی‌قاعده محیط نظام، بیرون از دامنه چیرگی قانون مانده‌اند. در این میان منافع دولت‌های قدرتمند بسیار مهم است، زیرا اگر این برون‌دادها با منافع آن‌ها سازگار باشد موجبات

استقبال و تقویت و در نتیجه تثبیت آن فراهم می‌شود، در غیر این صورت ممکن است با بی‌توجهی این دولت‌ها مواجه شده و طرد شوند. در هر صورت اگر تابعان نظام بین‌الملل از برون‌دادهای سیستم حقوق بین‌الملل راضی باشند، خواهان حفظ وضع موجود و اگر ناراضی باشند، خواهان تجدیدنظر در وضع موجود می‌باشند. وضعیت و عملکرد دولت‌های قدرتمند در این میان نقش اساسی بازی می‌کند، زیرا تثبیت نظام و عملکرد آن تا حد زیادی به اقدامات این دولت‌ها بستگی دارد؛ بنابراین اگر قدرت‌های بزرگ نظام بین‌الملل از برون‌دادهای سیستم حقوقی راضی باشند سعی در حفظ و تثبیت و پیشبرد این برون‌دادها دارند و اگر مطابق با منافع، سیاست‌ها و اهداف آن‌ها نباشد، به هر نحوی مانع پیشبرد قواعد حقوق بین‌المللی خواهند شد.

نقش و عملکرد قدرت‌های بزرگ در قبال حقوق بین‌الملل

قدرت‌های بزرگ در عرصه نظام بین‌الملل دارای توانمندی‌هایی در زمینه‌های مختلف سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی هستند که آن‌ها را در مقایسه با کشورهای دیگر که این توانمندی‌ها را ندارند در موقعیت ممتازی برای فعالیت در عرصه‌های مختلف بین‌المللی قرار داده است. به دلیل اهمیت و رقابت دو کشور قدرتمند روسیه (شوروی سابق) و ایالات متحده در دوره جنگ سرد و بعد از آن و تأثیری که این رقابت بر ایجاد معاهدات بین‌المللی، هنجار سازی و شکل دادن به نهادهای بین‌المللی داشته است، سعی شده است این مسئله با تأکید بر دو کشور فوق‌الذکر مورد بررسی قرار گیرد. در این قسمت سعی می‌شود با ذکر نمونه‌هایی از دو دوره کلاسیک و مدرن به این مسئله پرداخته شود.

نقش قدرت‌های بزرگ در معاهدات و قراردادهای بین‌المللی

معاهدات بارزترین و مهم‌ترین منبع حقوق بین‌الملل هستند که نتیجه توافقی نوشته دو یا چند کشور در زمینه موضوع خاص هستند (ایزدی، ۱۳۹۴: ۵۰۸). معاهدات بین‌المللی، درصد تدوین و معین کردن حقوق و تکالیف متقابل دولت‌ها در زمینه‌های مختلف می‌باشند (پورهاسمی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). در ذیل ابتدا به ذکر نمونه‌ای از نقش روسیه در شکل

دادن به کنفرانس‌ها و معاهدات بین‌المللی در دوره کلاسیک پرداخته می‌شود، سپس به رقابت این کشور با امریکا و به تبع آن نقش آن در شکل دادن به معاهدات بین‌المللی در دوره مدرن اشاره می‌شود.

کنفرانس‌های صلح لاهه ۱۹۰۷ و ۱۸۹۹

اتحاد مقدس که از سال ۱۸۲۲ از فعالیت بازایستاده بود، با مرگ الکساندر امپراتور روسیه در سال ۱۸۲۵ کاملاً محو گردید. از آن سال تا سال ۱۹۱۴، کنفرانس‌ها و کنگره‌های کمابیش گسترده یا محدودی در اروپا تشکیل شد و نمادی را به وجود آورد که به «اتفاق اروپایی» معروف است. در این دوران دولت‌های بزرگ و قدرتمند با برگزاری کنفرانس‌هایی به مسائل و مشکلات دوران خود رسیدگی کرده و روابط بین خود را با ایجاد قواعدی نظم می‌دادند. برای مثال در ۱۸ ماه مه ۱۸۹۹، بنا به پیشنهاد نیکلای دوم امپراتور روسیه، اولین کنفرانس معروف به کنفرانس‌های صلح در شهر لاهه هلند تشکیل گردید. هدف کنفرانس در آغاز، حفظ صلح بود و بدین منظور، روسیه پیشنهاد نمود تا تولید و به کار بردن تسلیحات جنگی و تعرضی به‌طور آزمایش محدود شود تا در نتیجه آن، صلح جهانی و همگانی برقرار گردد. کنفرانس، در ابتدا بیشتر جنبه سیاسی داشت، ولی بعداً جنبه حقوقی آن چیره گردید و روی سه مسئله اساسی توافق شد:

۱- تأسیس دیوان دائمی داوری به‌عنوان مرجع صلاحیت‌دار برای جلوگیری از جنگ از راه اقدامات اصلاحی میانجی‌گری و داوری.

۲- تهیه و تنظیم قوانین و عرف‌های جنگ زمینی.

۳- شمول عهدنامه ۱۸۶۴ ژنو به جنگ دریایی (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

در این راستا کنفرانس سه کمیسیون تشکیل داد: کمیسیون تقلیل اسلحه، کمیسیون تنظیم قواعد و رسوم جنگ زمینی، کمیسیون تدوین قواعد مربوط به حل اختلافات بین‌المللی. کمیسیون دوم دو قرارداد تنظیم کرد: یکی مربوط به حمایت از نظامیان مجروح و مریض در جنگ زمینی که مقررات آن شامل قربانیان جنگ دریایی نیز می‌گردید و

دیگری مربوط به قواعد جنگ‌های زمینی بود که بر اساس اعلامیه بروکسل ۱۸۷۴ تنظیم گردید (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۹۰).

دومین کنفرانس صلح لاهه نیز بنا به دعوت امپراتور روسیه از ۱۵ ژوئن ۱۹۰۷ در شهر لاهه با شرکت ۴۴ کشور جهان تشکیل شد و تا تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۰۷ ادامه داشت. هدف کار این کنوانسیون وارد کردن ملاحظات حقوق بشردوستانه و گسترش حفظ حریم حقوق بشر به حوزه جنگ‌ها بود (مصفا و ابراهیمی، ۱۳۸۷: ۲۶۵). حقوق حاکم در جنگ به‌طور سنتی از حقوق ژنو و لاهه تشکیل شده است. حقوق ژنو شامل دسته‌ای از معاهدات است که برای حمایت از وضعیت اسرا، زندانیان، مجروحان و بیماران است که قادر به ادامه مبارزه نیستند (اسمعیل زاده ملاباشی و دیگران، ۱۳۹۶: ۵۴۳). کنفرانس دوم لاهه، علاوه بر تکمیل کارهای کنفرانس اول، سیزده معاهده جدید مربوط به حقوق جنگ و بی‌طرفی را به امضاء رسانید. در قراردادهای لاهه ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ کشورهای امضاء کننده این قراردادها پذیرفتند در صورتی که قراردادهای حل مشکلات و رفع اختلافات طریق خاصی پیش‌بینی نشود، اصول حقوق بین‌الملل اساس کار قرار گیرد (مدنی، ۱۳۷۴: ۱۷۸).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود کنفرانس لاهه به ابتکار نیکلای دوم امپراتور روسیه برگزار شد و گردانندگان اصلی کنفرانس و مبتکر وضع قواعد حقوقی و قرارداد همان کشورهای بزرگ دریانورد اروپایی بودند (ذاکر حسین، ۱۳۶۹: ۱۹۰)؛ بنابراین می‌توان به نقش قدرت‌های بزرگ در شکل دادن به این مجامع و نقش آن‌ها در پیشبرد حقوق بین‌الملل پی برد. نقش قدرت‌های بزرگ را بیشتر در شکل‌گیری حقوق بین‌الملل در مجامع و کنفرانس‌هایی می‌بینیم که غالباً به دنبال جنگ‌ها و یا حوادث مهم جهانی شکل یافته و دولت‌ها با تنظیم قراردادهایی بعضی از قواعد این رشته از حقوق را عنوان کرده و مورد توافق قرار داده‌اند. این مجامع تأثیر مهمی در تطور حقوق بین‌الملل داشته‌اند (مدنی، ۱۳۷۴: ۶۵). همان‌طور که مشخص است مطابق رهیافت سیستمی، این خواسته‌ها و اهداف قدرت‌های بزرگ بود که به‌عنوان ورودی وارد سیستم شد و خروجی آن در قالب توافقاتی

که انجام شد مورد رضایت قدرت‌های بزرگ آن دوره بود. به همین دلیل کشورهای دیگر به‌ناچار آن موارد را پذیرفتند. در ادامه این بحث می‌توان گفت بعد از جنگ جهانی دوم معاهدات زیادی در جهت به‌قاعده درآوردن مسائل بین‌المللی به وجود آمده که تا حدود زیادی متأثر از جنگ سرد و رقابت بین دو بلوک شرق و غرب بود. برخی از این معاهدات در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

معاهدات مربوط به آزمایش‌های هسته‌ای

تاریخ فعالیت‌های فضائی با ساخت سفینه اسپوتنیک شوروی سابق در ۴ اکتبر و ۳ نوامبر ۱۹۵۷ و ارسال آن به فضا آغاز شد که بعد از مدت کوتاهی امریکا نیز چنین توانی را کسب کرد. پس از توسعه موشک‌های بالستیک در اواخر دهه ۱۹۵۰ توسط شوروی و امریکا، آزمایش صحت و دقت عمل این موشک‌ها و کارکرد اثربخش آن‌ها، از سطح آزمایش‌های زمینی به عرصه‌های نامعلوم نظیر جو و ماورای جو سوق داده شد. این دو کشور آزمایش‌های متعدد موشکی را در جو و ماورای جو انجام دادند و پس‌ازآنکه اثربخشی این توانمندی نظامی خود اطمینان حاصل کردند، درصدد حفظ برتری‌های مذکور از طریق معاهدات بین‌المللی برآمدند. به‌عنوان مثال در ۲۸ مه ۱۹۷۶ معاهده آزمایش‌های هسته‌ای زیرزمینی برای مقاصد صلح‌آمیز موسوم به «معاهده آزمایش‌های هسته‌ای صلح‌آمیز» به‌وسیله این دو کشور امضا شد. به‌موجب این معاهده طرفین متعهد شدند که آزمایش‌های هسته‌ای صلح‌آمیز را در خارج از مراکز نظامی آزمایش‌های هسته‌ای انجام دهند و سطح مواد منفجره این آزمایش‌ها از ۱۵۰ کیلو تن تی.ان.تی بیشتر نباشد. به‌هرحال فعالیت‌های گسترده زیرزمینی و فضایی توسط این دولت‌ها برای کشف امتیازات راهبردی و استراتژیک این محیط همچنان ادامه یافت تا حدی که تنها در سال ۱۹۸۵ بود که چنین آزمایش‌هایی را خاتمه دادند. وقوع حوادث ناشی از سه ماهواره روسیه موسوم به کاسموس ۳۱۵، ۹۴۵ و ۱۴۰۲ و انعقاد کنوانسیون ۱۹۷۲ در مورد مسئولیت مدنی حوادث فضایی، به این جریان کمک کرد (ساعد، ۱۳۹۵: ۲۳۶-۲۳۵). در ادامه در سال ۱۹۹۶

معاهده منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای^۱ به تصویب رسید. هدف این معاهده چندجانبه نامحدود، آن است که از طریق منع انجام کلیه آزمایش‌های هسته‌ای اعم از صلح‌آمیز و غیر صلح‌آمیز، مانع گسترش سلاح‌های هسته‌ای گردند (همان: ۲۰۰).

معاهدات مربوط به حقوق فضایی

در طول سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، پیشرفت قابل توجهی در فناوری فضایی در کشورهایی مانند آلمان، شوروی و آمریکا صورت گرفت. طبیعتاً این فعالیت‌ها در دوران جنگ تقویت شد و در نهایت منجر به پرتاب اسپوتنیک در ۱۹۵۷ توسط شوروی شد (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۰۸). پرتاب این ماهواره سرآغاز فعالیت‌های فضایی دولت‌ها به حساب می‌آید (عبداللهی و حسینی، ۱۳۹۴: ۵۳۳). در آوریل ۱۹۶۱ یوری گاگارین، اولین پرواز فضایی باسرنشین را تکمیل کرد و در ۱۹۶۹ نیل آرمسترانگ، اولین انسانی بود که پا به یک جرم سماوی دیگر گذارد. از آن زمان روشن بود که به‌منظور اجتناب از تعارضات در رویه کشورها وضع قواعد حقوقی در این زمینه ضروری است (پیشین). در واقع نیاز به حقوق بین‌الملل جهت تنظیم فعالیت‌های مربوط به ماورای جو با پرتاب اسپوتنیک توسط شوروی سابق مطرح شد. در دو دهه نخست عمر اکتشاف فضایی، پرتاب سفینه‌ها و ماهواره‌ها دارای ملی دولت‌ها به شمار می‌آمدند؛ اما اوایل دهه ۱۹۷۰ که شرکت‌های خصوصی و مؤسسات شروع به ساخت ماهواره‌های خود نمودند، این مسئله در حوزه‌های ماهواره‌ای اهمیت زیادی پیدا کرد. این فعالیت‌ها که روزه‌روز توسط دولت‌ها و بخش‌های خصوصی در زمینه اکتشافات تجاری ماورای جو، به‌ویژه پرتاب سفینه‌ها و قمرهای مصنوعی انجام می‌شد، ایجاد یک رژیم خاص تحت حقوق بین‌الملل را در خصوص ماورای جو ضروری می‌نمود (جویئر، ۱۳۸۷: ۳۴۹). در این رابطه باید گفت شکل‌گیری حقوق فضایی، متضمن تخصیص‌های بدیعی است که هم‌زمان با بکر بودن حقوقی قلمرو مربوط و بافایده جهانی پیوند خورده به این قلمرو و با نقش مسلط یک گروه کوچک از دولت‌ها در این زمینه و

¹ Comprehensive Nuclear Test Ban Treaty (CTBT)

در مرتبه اول ایالات متحده و شوروی ارتباط دارند. در واقع بنای فرایند تدوین، تلفیق مذاکرات دوجانبه مابین دو ابرقدرت است که در مرحله بعد سازمان ملل متحد به جای آن‌ها نشسته است و به استنتاج اصول عمومی قابل اعمال در قطعنامه‌ها و معاهداتی می‌پردازد که رسالت جهانی دارند (کک دین، ۱۳۸۲: ۸۶۴).

سازمان ملل، نقش مهمی در تکامل حقوق بین‌الملل فضایی موجود ایفا نموده است. با وجود این، در ابتدا دغدغه‌های این سازمان، واکنش به بهره‌برداری نظامی از فضا در مسابقه فضایی بود که میان دو ابرقدرت ایجاد شده بود. در مقابل، مجمع عمومی، کمیته استفاده‌های صلح‌آمیز از فضای ماورای جو (کوپوس) را ایجاد نمود. در واقع پس از پرتاب اسپوتنیک ۱، مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۵۸، قطعنامه شماره ۱۳۴۸ را به تصویب رساند که مطابق آن «کمیته‌ای موقت» برای استفاده صلح‌آمیز از فضای ماورای جو تأسیس شد. یک سال بعد با قطعنامه ۱۴۷۲، این کمیته موقت به کمیته دائمی که به کوپوس^۱ معروف است تبدیل شد (Maogoto & Freeland, 2007: 1). وظیفه کوپوس، بررسی حوزه همکاری بین‌المللی و مطالعه ابزارهای ممکن و عملی و اثربخشی به برنامه‌ها در استفاده‌های صلح‌آمیز از فضای ماورای جو است. مجمع کوپوس در آغاز فعالیت‌های خود، پارامترهایی را تعریف نمود که طبق آن کشورهای عضو در مطالعه مسائل حقوقی در کاوش فضای ماورای جو راهنمایی شوند. این پارامترها شامل موارد ذیل بود:

- ۱- اعمال حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در فضای ماورای جو.
- ۲- آزادی کاوش و استفاده توسط همه کشورها مطابق با حقوق بین‌الملل.
- ۳- منع تصاحب فضا توسط هر کشوری.

۱۸ کشور از جمله امریکا و شوروی بر مبنای سطح فناوری فضایی و موقعیت جغرافیایی خود کمیته را تشکیل دادند. در ابتدا، این کمیته، یک کمیته موقتی مجمع عمومی بود و در سال بعد به عنوان یک کمیته دائم به کار خود ادامه داد و در همان زمان عضویت آن به ۲۴

عضو افزایش یافت، لیکن با جنگ سرد میان اعضا تقسیم شد. افزایش اعضای کوپوس که اکنون به ۶۹ کشور رسیده است، تصمیم‌گیری را دشوارتر می‌نماید و حصول مصالحه میان این ۶۹ کشور با دیدگاه‌های سیاسی مختلف و سطوح اجتماعی فرهنگی مختلف دشوار به نظر می‌رسد (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۶).

فرایند تدوین حقوق بین‌الملل فضایی لزوماً مفصل، پرمشقت و زمان‌بر است و شامل بیانیه‌های رسمی، بحث‌های کلی، مذاکرات مفصل و بررسی و ویرایش است. پس‌از آن در مورد پیش‌نویس، فرآیند وفاق عام اعمال می‌شود. پس‌از آنکه متن از طریق وفاق عام در کوپوس مورد توافق قرار گرفت، مجمع عمومی آن را مورد تصویب قرار می‌دهد. وفاق عام یک ساختار مذاکره‌ای چند مرحله است که به‌موجب آن ابتدا قدرت‌های بزرگ (روسیه و امریکا) در یک موضوع مذاکره می‌نمایند و به‌محض آنکه منافع مشترکشان تعیین شد، مذاکرات بعدی سایرین را زیر چتر درمی‌آورد. نتایج عملی آیین وفاق عام، کوپوس را قادر ساخته است تا در مجموع، پنج معاهده و چهار مجموعه اصول حقوقی را مورد تصویب قرار دهد (همان: ۳۱۷). بر این اساس به نظر می‌رسد ورودی‌های سیستم حقوق بین‌الملل در این حوزه حاصل برآیند منافع دو کشور قدرتمند روسیه و امریکا است و در مرحله بعد نیز، یعنی در پردازش آن نیز این دو کشور سهم عمده‌ای ایفا می‌نمایند. پرواضح است که خروجی این سیستم هرچه باشد، باید مطابق با منافع و خواسته‌های این دو کشور باشد وگرنه، با مشکل روبرو شده و به مرحله اجرا نمی‌رسد. در هر صورت اقدام اولیه این کمیته به تصویب اعلامیه ۱۹۶۳ در خصوص «اصول حقوقی حاکم بر فعالیت کشورها در کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو» منجر شد. این اعلامیه اساس معاهده ۱۹۶۷ فضا را تشکیل می‌دهد که به‌عنوان «منشور کبیر فضا» شناخته شده است (1: Maogoto & Freeland, 2007).

تصویب این معاهده عزمی را برای دستیابی به معاهدات دیگر ایجاد کرد و سبب انعقاد چهار معاهده بین‌المللی دیگر به شرح ذیل شد:

۱- موافقت‌نامه ۱۹۶۸ در خصوص نجات فضانوردان، بازگشت آن‌ها و بازگرداندن اشیای پرتاب‌شده به ماورای جو که «موافقت‌نامه امداد و نجات یا نجات» نامیده می‌شود. ۲- کنوانسیون ۱۹۷۵ در خصوص ثبت اشیای پرتاب‌شده به ماورای جو که کنوانسیون ثبت نامیده می‌شود. ۳- کنوانسیون ۱۹۷۵ در مورد مسئولیت بین‌المللی برای خسارت ناشی از اشیای فضایی که «کنوانسیون مسئولیت» نامیده می‌شود. ۴- موافقت‌نامه ۱۹۷۹ حاکم بر فعالیت کشورها در ماه و سایر اجرام سماوی که «موافقت‌نامه ماه» نامیده می‌شود (جلالی و آقا حسینی، ۱۳۹۵: ۶۹۶).

آنچه از بررسی این معاهدات مشخص می‌شود این است که رژیم حقوقی فعلی فضا پراکنده و ناکافی است و نمی‌تواند پاسخگوی مسائل مربوط به استفاده فزاینده از فضا باشد (نواده توپچی، ۱۳۸۶: ۳۱۵). در خصوص حفظ محیط فضا نیز وضع همان‌گونه است و حتی می‌توان گفت بحث آلودگی محیط فضا در این معاهدات تقریباً نادیده گرفته شده است. البته به تدریج حقوق بین‌الملل قراردادی که تا حدودی به برخی از جنبه‌های حفظ محیط فضا می‌پردازد توسعه یافته است. برای مثال «منع آلودگی فضا با مواد رادیواکتیو» توسط معاهده ۱۹۶۳ مسکو مربوط به منع نسبی آزمایش‌های هسته‌ای تسهیل گردید و معاهده‌ای بین آمریکا و شوروی سابق به تصویب رسید که به موجب آن اجسام حامل سلاح‌های هسته‌ای یا سلاح‌هایی که قدرت تخریبی عظیمی دارند به مدار زمین پرتاب نشوند (جلالی و آقا حسینی، ۱۳۹۵: ۷۰۸). در هر صورت باید در مورد قلمرو فضایی و قوانینی که در این زمینه به وجود می‌آید به نقش قدرت‌های برتر نظام بین‌الملل در این زمینه‌ها اذعان کرد. باید گفت استفاده از فضا از دیرباز در اختیار دو کشور ایالات متحده و روسیه بوده است؛ بنابراین مشارکت این دو کشور در هر رژیم حقوقی حاکم بر فضا جهت تضمین موفقیت آن رژیم، شرط اساسی محسوب می‌شود. در کوپوس هم همان‌طور که از نحوه مذاکرات و

رای گیری مشخص می شود می توان دریافت که نقش این دو کشور قدرتمند و پیشرفته در زمینه فضایی نسبت به سایر کشورها بیشتر است و نمی توان تصور کرد قاعده ای در این زمینه بدون موافقت این دو کشور شکل بگیرد. همان طور که جوینر مطرح کرده است؛ کوپوس از زمان تأسیس خود در استیلای ایالات متحده و شوروی سابق قرار داشته است (جوینر، ۱۳۸۷: ۳۵۲-۳۵۱).

نقش قدرت های بزرگ در ارائه پیش نویس معاهدات بین المللی

قدرت های بزرگ به واسطه نفوذ و تأثیر گذاری بر سایر کشورها، می توانند مفاد لازم را برای ایجاد قواعد حقوقی مهیا کرده و برای رسمیت بخشیدن در اختیار سایر کشورها قرار دهند. در واقع پیش نویس بسیاری از معاهدات توسط قدرت های بزرگ ارائه شده و توسط سایر کشورها تصویب می شود. در این مورد نمونه های زیادی موجود است که در ذیل به دو مورد اشاره می شود.

نقش ایالات متحده آمریکا در ارائه پیش نویس معاهدات حقوق بشری

در زمینه حقوق بشری فعالیت آمریکائی ها قبل از شکل گیری اعلامیه جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد مهم حقوق بشری بسیار زیاد بود و همین طور در تهیه پیش نویس این اسناد نقش مهمی بر عهده داشتند. در این راستا مطابق با توسعه حقوق کیفری بین المللی، حمایت از حقوق بشر و اعلامیه جهانی ۱۹۴۸ حقوق بشر و منشور سازمان ملل گنجانده شد. اعلامیه جهانی «یک معیار مشترک دستیابی به حقوق بشر برای تمام افراد و ملت ها بود». کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ ایجاد شد و کنوانسیون منع و مجازات جنایات نژاد کشی در سال ۱۹۴۷ تصویب و در سال ۱۹۵۱ لازم الاجرا گردید. آمریکائیان، از جمله النور روزولت، نقش مهمی در تهیه پیش نویس و توسعه اسناد کلیدی حقوق بشر ایفا نمودند (ساندرز، ۱۳۸۸: ۶۶).

نقش روسیه در ارائه پیش‌نویس معاهدات سایبری

می‌توان به نقش روسیه در ارائه پیش‌نویس در مورد فضای سایبر اشاره کرد که از نقش این قدرت بزرگ در این حوزه فنی حکایت می‌کند. با توجه به تهدیدهایی که فضای سایبر برای دولت‌ها و امنیت نظام بین‌المللی به همراه آورده است، هر کدام از اعضای جامعه بین‌المللی در راه دستیابی به امنیت و ایجاد فضای مجازی امن تر تلاش‌هایی صورت داده‌اند که مهم‌ترین این اقدامات ممارستی بوده است که دولت روسیه برای ارائه پیش‌نویس به منظور ایجاد امنیت در فضای سایبر از خود نشان داده است. هدف روسیه از این اقدام این بوده است که با تدوین قوانینی جامع بر فضای سایبر می‌توان امنیت این حوزه را تأمین نمود (میرزایی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۰). روسیه سعی کرده است تمامی زوایا و نهفته‌های فضای سایبری را از منظر امنیت بین‌الملل و حقوق بین‌الملل پوشش دهد. از این رو پیش‌نویس مزبور که در سال ۲۰۱۱ به جامعه جهانی ارائه شد، دارای ۲۳ ماده است که در نوع خود بسیار جامع می‌نماید. در بندهای مقدماتی این کنوانسیون مواردی چون حقوق بشر و آزادی‌های اساسی وجود دارد و در بخش‌های بعدی آن مواردی همچون جاسوسی اینترنتی، تروریسم، حقوق بشر، اصول غیرقابل تقسیم امنیت، حاکمیت، دفاع از خود و سوءاستفاده از اینترنت وجود دارد (میرزایی و دیگران، ۱۳۹۵: ۹۸).

ایجاد عرف بین‌الملل توسط قدرت‌های بزرگ

کشورهای قدرتمند با انجام اقداماتی حتی خلاف معمول و خلاف رویه‌های جاری و حتی متضاد قواعد حقوقی بین‌المللی، می‌توانند با تفسیر قواعد حقوقی، از خود رویه‌ای به‌جای بگذارند که در گذر زمان و البته با پذیرش و یا سکوت ضمنی سایر دولت‌ها می‌تواند به عرف بین‌المللی تبدیل شود. در این رابطه موارد زیادی می‌توان به‌عنوان نمونه ذکر کرد که نقش قدرت‌های بزرگ من جمله ایالات متحده آمریکا و روسیه در آن بسیار زیاد است. در ذیل به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود.

ایجاد دادگاه‌های کیفری بین‌المللی توسط قدرت‌های بزرگ

مصونیت دولت‌ها در قبال محاکم کشورهای خارجی، یکی از جلوه‌های بارز استقلال کشورها و اعمال حاکمیت در بعد خارجی آن است. یکی از مظاهر حاکمیت، نفی صلاحیت محاکم بیگانه در قضاوت نسبت به امور داخلی کشور است. در پی تحولات مربوط به حقوق بشر، به تدریج رویه‌ای شکل گرفت که اصل سنتی مصونیت مطلق دولت‌ها را تعدیل نموده و محاکم ملی با استناد به اصل تکلیف جامعه جهانی در مقابله با نقض فاحش حقوق بشر و جنایت علیه بشریت به محاکمه افراد دارای مصونیت پرداخته است.

در این راستا در حوزه حقوق بشر و حقوق بشردوستانه نخستین گام مهم برداشته شد که توافق بر سر محاکمه جنایتکاران جنگی نازی بود. منشور تأسیس محاکمه نظامی نورنبرگ در ۸ اوت ۱۹۴۵ بین بریتانیا، امریکا، فرانسه و اتحاد شوروی به امضا رسید. هدف این سند تدوین مقررات حقوق بین‌الملل درباره جنایات جنگی و جنایت علیه صلح است (ساندرز، ۱۳۸۸: ۲۶). برای رسیدن به این اهداف توسط قدرت‌های بزرگ دو اقدام انجام گرفت؛ یکی ایجاد رویه بین‌المللی کیفری زیر نظر دادستان‌های آمریکایی و شکل‌دهی به حقوق بین‌الملل کیفری در این زمینه بود و دیگری ارباب رهبران نافرمان و سرکش برخی کشورهای در حال توسعه از طریق ابزارهای حقوقی - قضایی است. این دادگاه‌ها چندین دوره را پشت سر گذاشته؛ از دادگاه‌های فاتحان در نورنبرگ و توکیو آغاز شده و با دادگاه‌های یوگسلاوی و رواندا به اوج رسید و جای خود را به دیوان بین‌المللی کیفری داد. دادگاه‌های هیبریدی سیرالئون و لبنان ختم‌کننده دادگاه‌های خاص تأسیسی توسط قدرت‌های بزرگ و شورای امنیت بودند (امینیان و صانعیان، ۱۳۹۶: ۲۵).

در ذیل به تشکیل دادگاه نورنبرگ به عنوان نمونه‌ای از این دادگاه‌ها اشاره می‌شود. در دنیای پس از جنگ جهانی دوم، پس از آن که مقرر گردید عاملان جنگ‌افروزی محاکمه شوند، دادگاه‌هایی بدین منظور تشکیل شد. چهار قدرت فاتح جنگ به موجب موافقت‌نامه ۸ اوت ۱۹۴۵ لندن دادگاه نظامی بین‌المللی نورنبرگ را تأسیس کردند و برای رسیدگی به

جنایات سران و رهبران ژاپن با صدور اعلامیه ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ دادگاه نظامی بین‌المللی توکیو را مستقر ساختند. ۲۴ تن از سران و رهبران آلمان نازی در برابر دادگاه به اتهام جنایات جنگ، جنایت علیه بشریت و جنایت علیه صلح متهم شناخته شدند، ۲۲ نفر محاکمه گردیدند و ۱۹ تن محکومیت یافتند که ۱۲ تن آن‌ها به مجازات مرگ، ۳ تن به حبس ابد و ۴ تن به زندان محکوم شدند (اردبیلی، ۱۳۸۷: ۱۶).

در محاکمات نورنبرگ، ایالات متحده رهبری سیستم حقوقی که به وسیله آن مقررات خاصی از جنایت‌های بین‌المللی به وسیله یک دادگاه عادلانه که در آن حقوق مدعی علیه، رعایت شده و مورد رسیدگی قرار می‌گیرد را به دست گرفت. نقش ایالات متحده در محاکمات نورنبرگ حاکی از حمایت و طرفداری از حقوق بین‌المللی به عنوان ابزاری برای حفظ منافع ایالات متحده و حفظ حقوق تمام افراد بود. میراث محاکمات نورنبرگ، دادگاه جنایات جنگی برای یوگوسلاوی و رواندا و دیوان کیفری بین‌المللی بود (ساندرز، ۱۳۸۸: ۶۵). می‌توان گفت این‌گونه مجازات و تعقیب کیفری تخلفات شدید از حقوق بین‌الملل، راهی است برای پیشبرد و حمایت از حقوق بین‌الملل. این محاکم می‌تواند عاملان تخلف از حقوق بین‌الملل را به انزوا کشانده و به عنوان مانعی نسبت به کسانی که کار آیند که ممکن است به منظور نیل به اهدافشان بخواهند به همان روش متوسل شوند. مثلاً محکمه جنایات جنگی یوگوسلاوی سابق این اطمینان را ایجاد کرد که مرتکبین نسل‌کشی در بوسنی و جنایتکاران جنگی، بدون مجازات باقی نخواهند ماند.

ایجاد عرف در حقوق فضا توسط قدرت‌های بزرگ

تحلیل رویه کشورها پیش از انعقاد معاهده فضای ماورای جو نشان می‌دهد که به لحاظ تاریخی، عرف اولین منبع حقوق بین‌الملل فضایی بوده است. رویه دولت در زمینه کاوش و استفاده از فضای ماورای جو منجر به ظهور تعدادی از اصول و قواعد مهم حقوق بین‌الملل فضایی شده است (محمودی، ۱۳۹۰: ۳۱۰). در واقع عرف بین‌المللی در حوزه کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو کمک شایانی به گسترش حقوق بین‌الملل در این زمینه

داشته است. این مسئله به این دلیل است که پس از اینکه رویه‌ای شکل گرفت و توافق ضمنی دولت‌ها به رعایت آن ایجاد شد، می‌تواند در اسناد بین‌المللی لازم‌الاجرا منعکس شود. برای مثال می‌توان به اصل عرفی «عدم امکان تملک ملی فضا» اشاره کرد. اصل سوم مورد اشاره «اعلامیه اصول کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو» تصریح می‌دارد: «فضای ماورای جو و دیگر اجرام آسمانی نمی‌توانند از طریق ادعای حاکمیت یا به وسیله بهره‌برداری یا اشغال یا به هر طریق دیگر مورد تملک ملی قرار گیرند» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۱).

تمام محتوای اصل مذکور با تغییرات بسیار اندک در ماده دوم معاهده اصول ۱۹۶۷ انعکاس یافت. با وجود انعکاس قاعده مذکور ضمن معاهده‌ای الزام‌آور، مانفرد لاکز، قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری، در نظر مخالف خود در قضیه فلات قاره دریای شمال اظهار داشت که قاعده «عدم امکان تملک ملی فضا» تنها پیش از درج ضمن «معاهده اصول ۱۹۶۷»، بلکه حتی پیش از آن که در «اعلامیه اصول ۱۹۶۳» بدان تصریح گردد، در زمره اصول عرفی حقوق بین‌المللی محسوب گردیده و لازم‌الاتباع برای تمامی دولت‌ها است. در تأیید نظر پروفیسور لاکز باید گفت زمانی که معاهده اصول حاکم بر کاوش و بهره‌برداری از فضای ماورای جو نهایی شد، هر دو قدرت فضایی جهان، یعنی شوروی و آمریکا، فعالیت‌های متعدد و متنوع فضایی را به انجام رسانیده بودند، اما در این دوران، طی هیچ‌یک از فعالیت‌های مذکور و توسط هیچ‌یک از این دولت‌ها، تمام یا بخشی از فضای ماورای جو مورد ادعای حاکمیت ملی آن‌ها قرار نگرفت (پیشین). در تأیید این مسئله می‌توان به این موارد اشاره کرد؛ در سال ۱۹۵۹ خروشچف، نخست‌وزیر اسبق اتحاد جماهیر شوروی سابق اعلام کرد که اهتزاز پرچم شوروی روی کره ماه به هیچ‌وجه نشانه حاکمیت آن کشور بر ماه نیست. آیزنهاور و کندی، رؤسای جمهور اسبق ایالات متحده نیز به نوبه خود در سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۳ به نام ایالات متحده همان نظر را اعلام کردند (الهویی نظری، ۱۳۹۲: ۳۸۴). برخی از حقوق‌دانان در خصوص شکل‌گیری عرفی قاعده «آزادی فضا» عنوان می‌کنند که آزادی فضا علیرغم رویه تعداد معدودی از دولت‌ها (ایالات متحده آمریکا و اتحاد

جماهیر شوروی سابق) و عدم تکرار آن توسط سایر کشورها، صرفاً به واسطه پذیرفته شدن و شناسایی آن توسط سایر کشورها در زمره قواعد حقوقی درآمد (موسی زاده، ۱۳۹۵: ۲۵۹).

بنابراین عرف بین‌المللی به‌عنوان یکی از منابع اصلی حقوق بین‌المللی فضا مورد قبول جامعه بین‌المللی قرار گرفته است. همچون حوزه‌های دیگر حقوق بین‌الملل تابعان عضو و همچنین غیر عضو معاهدات، ملزم به رعایت عرف بین‌المللی به‌مثابه قاعده الزام‌آور حقوقی می‌باشند. ولی این مسئله نیز قابل تأمل است که اگر کشور قدرتمندی با اصول کلی یک عرف مخالف باشد، لاجرم سیستم حقوقی بین‌المللی به آن واکنش نشان می‌دهد و با این بازخورد منفی، ممکن است ورودی، پردازش و خروجی تازه‌ای شکل گرفته و روند آن عوض شود. این مسئله نشان‌دهنده نقش کشورهای قدرتمند در پذیرش معیارهای حقوقی سیستم بین‌المللی برای لازم‌الاجرا شدن آن است. مانفرد لاکز، در دوران شکل‌گیری و تثبیت اولین عرف‌های بین‌المللی در خصوص حقوق بین‌الملل فضا، اندکی پس از انعقاد اولین معاهده سازمان ملل در خصوص فضای ماورای جو اظهار داشت: «اولین اشیایی که توسط کشورهای پرتاب‌کننده به فضا فرستاده شدند قلمرو هوایی دولت‌های مختلف را درنوردیدند. باین‌وجود نه دولت‌های پرتاب‌کننده از دولت‌های فوق‌اجازه‌ای حاصل نمودند و نه دولت‌های اخیر اعتراضی به دولت‌های پرتاب‌کننده شیء صورت دادند. بدین ترتیب در مدت‌زمان قابل توجهی کوتاه، آزادی عبور و مرور در فضای ماورای جو به‌عنوان یک قاعده حقوق بین‌المللی تأسیس و توسط کشورهای شناسایی شد» (حسینی، ۱۳۹۲: ۱۳).

نهادسازی توسط قدرت‌های بزرگ

یکی از مهم‌ترین مواردی که قدرت‌های بزرگ در نقش حامی و پشتیبان حقوق بین‌الملل ظاهر می‌شوند قدرت آن‌ها در حمایت و تأسیس نهادها و سازمان‌های بین‌المللی است. نهادها یکی از مهم‌ترین مواردی است که به ایجاد و گسترش حقوق بین‌الملل منجر می‌شود (Herbert, 1996: 228). قدرت‌های بزرگ نقش اساسی در ایجاد سازمان‌ها و نهادهای

بین‌المللی دارند.

نقش چین و روسیه در نهاده سازی بین المللی

سرواژه بریک^۱ به عنوان نام اختصاری قدرت های نوظهور، یکی از گروه بندی های جدید در عرصه جهانی است که توسط جیم اونیل^۲، اقتصاددان ارشد مؤسسه گلدمن ساچ^۳ در سال ۲۰۰۱ مطرح شد (موسی زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۱۶). در سال ۲۰۰۹ نخستین اجلاس چهار جانبه میان برزیل، هند، روسیه و چین در شهر یکاترینبرگ روسیه برگزار شد. علاوه بر مباحث اقتصادی، بیانیه مشترک اعضا بر حمایت بیشتر از نظم نوین جهانی مبتنی بر چند جانبه گرایی و دموکراسی سازی بر اساس حقوق بین الملل، برابری، احترام متقابل، اقدام هماهنگ و تصمیم سازی جمعی دولت ها تأکید داشت. وزرای امور خارجه کشورهای عضو بریک در نشست ۲۱ سپتامبر ۲۰۱۰ در نیویورک، با عضویت آفریقای جنوبی موافقت کردند و این ترتیب، بریک، تبدیل به بریکس شد (همان: ۱۱۷).

قدرت های نوظهور به رهبری چین و روسیه، در راستای ایجاد نهادهای مالی و پولی بین المللی، بانک آسیایی سرمایه گذاری زیر ساخت را ایجاد کرده اند. بانک سرمایه گذاری زیر ساخت در ۲۴ اکتبر ۲۰۱۴ با مشارکت ۲۲ کشور آسیایی در کشور چین پایه گذاری شد و یکی از ۴ نهادی است که چین و روسیه قصد دارند برای معماری یک نظام مالی نوین ایجاد کنند (همان: ۱۲۷). این بانک در زمینه توسعه، فعالیت می کند و طرح های زیر ساختی (فرودگاه، راه آهن، جاده، ارتباطات و مخابرات و انرژی) منطقه آسیا- پاسیفیک را تأمین مالی می کند (موسی شیفائی، ۱۳۹۴: ۱). سه نهاد دیگر عبارت اند از: بانک بریکس، صندوقی برای مدیریت ذخایر ارزی کشورها و بانک توسعه سازمان همکاری شانگهای. از دید چین و روسیه، این بانک می تواند بسیار راحت تر از نهادهای برتون وودز وام و سرمایه

1- Bric: Brazil, Russia, India, China

2- Jim O'Neill

3- Goldman Sachs

برای ایجاد زیرساخت‌ها در کشورهای درحال توسعه در اختیار آن‌ها بگذارد و این ترتیب، سلطه آمریکا و قدرت‌های غربی و متحدان آمریکا مانند ژاپن را در نهادهای مالی و پولی جهان به چالش بکشد. تاکنون بسیاری از اقتصادهای بزرگ و تأثیرگذار جهان این بانک عضو شده‌اند و فقط ژاپن و آمریکا هنوز به آن نپیوسته‌اند (موسی زاده و خسروی، ۱۳۹۴: ۱۲۸). چینی‌ها نگران نیات و قدرت آمریکا هستند و بارها بر این امر تأکید کرده‌اند که آمریکا هم قدرت و هم نیت آسیب رساندن به چین را دارد (Hachigian, 2014:15)؛ بنابراین قدرت‌هایی مانند روسیه و چین با ایجاد نهادهای بین‌المللی علاوه بر اینکه در حال رقابت با ایالات متحده آمریکا هستند، به نوبه خود در این زمینه باعث ایجاد و گسترش قواعد حقوقی بین‌المللی گردیده‌اند. از جمله اهداف چین این است که از طریق دیپلماسی چندجانبه با کشورهای منطقه و افزایش همکاری‌های اقتصادی، دست به ادغام و متعهد سازی آن‌ها بزند (Singh, 2017: 6). با بررسی نقش قدرت‌های رقیب ایالات متحده می‌توان گفت این کشورها که از سیستم نظام بین‌الملل و خروجی سیستم حقوقی بین‌الملل به رهبری ایالات متحده ناراضی هستند، در امتداد تلاش ایالات متحده برای ایجاد سرکردگی و تثبیت هژمونی خود، تلاش کرده‌اند تا منافع خود را از طریق شکل دادن به نهادهایی که در آن نقش بیشتری داشته باشند پیش ببرند. این نهادها به تثبیت اهداف آن‌ها در نظام بین‌الملل می‌انجامد و به قدرت‌طلبی آن‌ها مشروعیت می‌بخشد. در هر صورت این تلاش‌ها و اقدامات که در راستای رقابت با آمریکا شکل گرفته است، تعادل و نظم سیستمی را حفظ کرده و به هرج و مرج و بی‌نظمی سیستمی نمی‌انجامد. بر اساس رویکرد سیستمی، قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل و سیستم سیاسی و حقوقی بین‌المللی همواره در تلاش برای حفظ تعادل و دستیابی به تعادل نوین است که اقداماتی این‌چنینی را می‌توان در این راستا ارزیابی نمود.

ایالات متحده کشوری نهاد ساز

پس از جنگ جهانی دوم آمریکا در پی آن بود که نقش هژمون را جهت استقرار نظم و ثبات بین‌المللی ایفا کند. تحقق این هژمونی مستلزم ایجاد نهادهایی بود که قواعد آن‌ها برای همه بازیگران بین‌المللی لازم‌الاجرا باشد؛ بنابراین آمریکا به نهادسازی و ایجاد رژیم‌های بین‌الملل روی آورد (خضری، ۱۳۸۸: ۴۵۳). به دنبال جنگ جهانی دوم، آمریکا این ایده را که گسترش تجارت آزاد ابزاری مهم در دستیابی به صلح جهانی است را تبلیغ می‌نمود. تا اینکه در سال ۱۹۹۴ در کنفرانس برتون وودز، آمریکا و انگلستان سنگ بنای اقتصاد جهان پس از جنگ جهانی دوم را بنا نهادند. در این راستا برای حفظ همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی دو نهاد را پیشنهاد دادند. صندوق بین‌المللی پول، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه و یا بانک جهانی. بعداً پیشنهاد سازمان بین‌المللی تجارت نیز مطرح شد. به دنبال مذاکرات دوجانبه تجاری میان انگلستان و آمریکا، کنفرانس‌های چندجانبه بعدی در فاصله سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸ برگزار شد. نتیجه این مذاکرات در قالب منشور هاوانا به‌عنوان پیش‌نویس سند مؤسس سازمان بین‌المللی تجارت به امضای ۵۳ دولت از ۵۶ دولت حاضر در کنفرانس‌ها رسید؛ اما این سازمان به دلیل مخالفت کنگره آمریکا هرگز به وجود نیامد. هم‌زمان با مذاکرات منشور هاوانا، مذاکره در خصوص یک موافقت‌نامه چندجانبه کاهش تعرفه‌ها در سال ۱۹۴۷ و در خلال کنفرانس ژنو به اوج خود رسید و نتیجه این مذاکرات با عنوان موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت (گات) شناخته شد. این موافقت‌نامه موقت به مدت ۴۷ سال مبنای سیستم تجاری بین‌المللی گردید تا اینکه در سال ۱۹۹۵ جای خود را به سازمان تجارت جهانی داد (شمسایی، ۱۳۹۱: ۵۰-۴۹). تولد گات نقطه عطف و تحول عظیمی در حوزه ضابطه‌مندسازی تجارت خارجی گردید (داین و آریز، ۱۳۹۱: ۱۶۸). ایالات متحده با پی‌ریزی سیستم برتون وودز، رسماً رهبری آزادسازی اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از طریق سه نهاد کلیدی گات، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به دست گرفت (قنبرلو، ۱۳۸۵: ۹۱۷).

سازمان تجارت جهانی نهادی است که در دل حقوق بین‌الملل ایجاد شده و نظم حقوقی آن کاملاً در ارتباط بانظم حقوقی بین‌المللی است. سازمان در نظم حقوقی خود بسیاری از اصول مسلم حقوق بین‌الملل از جمله اصل برابری تام دولت‌ها، اصل حسن نیت و اصل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات را رعایت می‌کند. همچنین رویه هیئت‌های حل و فصل اختلافات در سیستم حل و فصل اختلافات در این سازمان به کار گرفته می‌شود، از جمله اینکه هیئت‌های حل اختلاف و رکن استیناف در تفسیر موافقت‌نامه‌ها به اصول تفسیر در حقوق بین‌الملل عمومی رجوع می‌کنند. آن‌ها در حل اختلافات قواعد حقوق بین‌الملل را اعمال می‌کنند (شمسائی، ۱۳۹۱: ۴۱). بدین ترتیب می‌توان به نقش برتر ایالات متحده در نهادسازی اشاره کرد و به این مسئله نیز اذعان نمود که بر مبنای رویکرد سیستمی خروجی سیستم حقوقی بین‌الملل که با همکاری بسیاری از کشورها صورت گرفت، مورد مخالفت قدرت‌های بزرگ قرار نگرفت و بازخورد آن منجر به تقویت و تثبیت نهادهای فوق‌الذکر گردید. این مسئله رضایت تابعان اصلی نظام بین‌الملل از بروندهای سیستم حقوقی را نشان می‌دهد و اینکه برونداد این اعمال هرچه که هست، با منافع آن‌ها سازگار است.

مجازات کشورهای ناقض قواعد حقوقی بین‌المللی

در عصر جدید با تحول در مفهوم حاکمیت، حاکمیت از «اهرم کنترلی دولت»، به حاکمیت به‌عنوان عاملی مسئولیت ساز برای دولت، چه در عملکردهای خارجی و چه در ادای وظایف داخلی، تغییر یافت (Rotmann & et al, 2014: 359). هنگامی که دولتی به‌صورت گسترده حقوق اساسی شهروندان را نقض می‌کند حاکمیت آن به‌صورت موقت به حالت تعلیق درمی‌آید (ذاکریان و مهدوی فر، ۱۳۹۵: ۵۳). دکترین «مسئولیت حمایت» از جمله مفاهیم جدید در حقوق بین‌الملل است که در سال ۲۰۰۵ بروز و ظهور یافت و تکیه اصلی آن نیز بر امنیت انسانی و مداخلات بشردوستانه است. مفهوم مسئولیت حمایت دربرگیرنده سه عنصر بازدارندگی، مسئولیت واکنشی و مسئولیت بازسازی است (Stahn, 2007: 100). این دکترین که در سال‌های اخیر به‌منظور جلوگیری از تکرار مناقشات

مرگبار و نقض حقوق بنیادین مردم و غیرنظامیان در بوسنی، کنگو، کوزوو، رواندا، سودان و اوگاندا به‌عنوان یک هنجار مورد شناسایی و قبول حداقل بخش‌هایی از جامعه بین‌المللی قرار گرفته است (Bellamy, 2006: 5)، تنها مبنای حقوقی باقی‌مانده برای توجیه مداخله نظامی در کشورها قلمداد شد. با این توضیح که مداخله نظامی فوری، با درجه بالایی از اطمینان می‌تواند از صدمه دیدن جمعیت غیرنظامیان جلوگیری کند. در واقع بیشتر کشورها برای حمله به سایرین به این اصل استناد می‌کنند. موضوعی که روسیه نیز در بحران اوکراین، با همین توجیه حقوقی، نیروهای نظامی خود را وارد شبه‌جزیره کریمه کرد (رضائی، ۱۳۹۵: ۱۴)؛ بنابراین و با توجه به تغییر رویکرد نسبت به ایده حاکمیت، در این راستا قدرت‌های بزرگ مخصوصاً آمریکایی‌ها سعی کرده‌اند به دخالت در کشورهای روی آورند.

بحران سوریه

بسیاری معتقدند حقوق بشر در جریان مخاصمات بین‌المللی مورد سوءاستفاده‌های فراوانی قرار گرفته است. قدرت‌های خارجی درحالی‌که در نقض حقوق بشر ابایی ندارند، آن را برای مقاصد سیاسی در برابر دیگران، بخصوص کشورهای کوچک، به کار می‌گیرند. در واقع قدرت‌های بزرگ نگرش ابزاری به حقوق بشر داشته و دارند (والترز، ۱۳۸۲: ۱۶۴). یکی از این موارد که به‌زعم بسیاری از صاحب‌نظران دخالت آمریکا بر مبنای سوءاستفاده بودن قرار گرفته است آمریکا به بهانه مجازات سوریه به دلیل استفاده از سلاح شیمیایی خواهان حمله نظامی به این کشور شد. در پی آن نیز قانون‌گذاران ایالات متحده آمریکا خواستار اقدام شدید نظامی، از جمله تحمیل منطقه پرواز ممنوع شدند و کمیته روابط خارجی سنای آمریکا، در تاریخ ۴ سپتامبر ۲۰۱۳ با اکثریت آراء (۷ رأی از مجموع ۱۰ رأی) اقدام نظامی در قبال سوریه را مورد تأیید قرار دادند (رضائی، ۱۳۹۵: ۳). آمریکا که از سال ۲۰۱۲ استفاده از سلاح شیمیایی را «خط قرمز» خود اعلام کرده بود، در صدد حمله

مستقیم نظامی برآمد و دیگر قدرت‌های بزرگ در اقدامی همکاری (مانند برخی از کشورهای اتحادیه اروپا) با آمریکا همراه شدند (دهشیری و گستان، ۱۳۹۵: ۲۲).

در مقابل روسیه با اقدام نظامی آمریکا مخالفت کرد. روسیه بر آن بود که از ابزار سازمان ملل در حل و فصل این بحران در جهت منافع خود استفاده کند تا از این طریق مانع از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا گردد (در آینده و احمدی، ۱۳۹۷: ۸۰). در نهایت پس از مخالفت چین و روسیه در شورای امنیت برای مداخله نظامی در سوریه، پذیرش طرح نظارت بر سلاح شیمیایی سوریه و خلع سلاح آن در اواخر شهریور ۱۳۹۲ به‌عنوان طرح ابتکاری روسیه برای حل بحران از طرف کشورهای غربی و خود سوریه سبب شد تا التهابات ناشی از اعلام حمله نظامی به سوریه دچار وقفه شده و تحرکات آمریکا در منطقه کنترل شود (رضائی، ۱۳۹۵: ۲۳). این مسئله واضح است که قدرت‌های بزرگ قادرند به‌طور عملی از ممنوعیت استفاده از سلاح‌های شیمیایی دفاع کنند. اقدام عملی در حفظ حقوق بین‌الملل بخش غیرقابل‌تفکیک حقوق بین‌الملل است و راه اساسی تضمین بقای این علم است (همان: ۳). اما در هر صورت هدف آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ هرچه باشد این مسئله مهم است که قدرت‌های بزرگ در وهله اول به دنبال منافع خود هستند و در این راستا با نادیده گرفتن و حتی نقض قواعد حقوق بین‌الملل منافع خود را پیش می‌برند. به‌طور کلی جایگاه و اهمیت سیاست اتخاذشده روسیه و چین را در پرونده سوریه می‌بایست در استفاده از حق وتوهای مکررشان دنبال کرد که این دو کشور در راستای جلوگیری از نائل شدن ائتلاف گروه مقابل برای برکناری بشار اسد انجام داده‌اند. در مجموع ۱۶ قطعنامه شورای امنیت در بحران سوریه تا سال ۲۰۱۸، چین ۶ بار و روسیه ۱۲ بار از حق وتو استفاده کرده‌اند (Mohammadi, 2019: 76).

نتیجه گیری

این بحث همواره مطرح بوده است که حقوق و سیاست دو مقوله جدا از هم هستند و وفق ناپذیر به نظر می‌رسند. به این معنا که بحث حقوق مربوط به مساوات، عدالت و احقاق حق است، در صورتی که در سیاست، قدرت و غلبه اولویت دارد و کشورهای بی که قدرت بیشتری دارند به دنبال غلبه بر دیگران هستند و از قدرت خود برای رسیدن به منافع و اهداف مورد نظرشان بهره می‌برند. به همین دلیل این پارادوکس می‌تواند مسئله‌ای مهم برای تحقیق در نظر گرفته شود. مقاله حاضر نیز بر مبنای بحثی که بدان اشاره شد سعی کرده است به نقش قدرت‌های بزرگ در توسعه حقوق بین‌الملل بپردازد. در راستای نظریات واقع‌گرایان این مسئله می‌تواند تا اندازه‌ای با واقعیت مطابق باشد که قدرت‌های بزرگ در راستای منافع خود قواعد حقوق بین‌الملل را ممکن است نادیده بگیرند و حتی نقض کنند، ولی واقعیت دیگر این است که شکل‌گیری حقوق بین‌الملل یک فرایند حقوقی محض نیست، بلکه یک فرایند حقوقی-سیاسی است که به شدت متأثر از توانمندی و اعتبار کشورها است. در نتیجه این قدرت کشورهاست که پشتوانه‌ای برای شکل‌دهی به قواعد حقوقی است. پرواضح است که نقش تعیین‌کننده بر عهده قدرت‌های بزرگ است. این قدرت‌ها با معاهداتی که در حیطه‌ای خاص بین خود منعقد می‌کنند قواعد حقوقی را شکل می‌دهند و سایر کشورها با پیوستن و تبعیت از آن معاهدات، به آن‌ها شکل رسمی می‌دهند. این مسئله در مورد نهادسازی، هنجار سازی، تفسیر قوانین و سایر موارد نیز مصداق پیدا می‌کند و معتبر است. به عنوان مثال می‌توان به نقش قدرت‌های بزرگ فاتح در جنگ جهانی دوم در شکل دادن به سازمان ملل متحد و پیوستن سایر کشورها به این سازمان اشاره کرد. این قدرت‌های بزرگ بودند که اصول و اهداف سازمان ملل را پی‌ریزی کردند و کشورهای دیگر صرفاً با پیوستن و تبعیت از آن اصول، به آن سازمان رسمیت بخشیدند. مسئله دیگر این است که قواعد حقوقی بعد از اینکه شکل یافتند الزامات خاص خود را دارند و حتی قدرت‌های بزرگ نیز نمی‌توانند به سادگی آن را نادیده بگیرند. این مسئله واقعیت

دارد که هر چه از سده‌های پیش به وضعیت کنونی نزدیک می‌شویم از آزادی عمل کشورها کمتر شده و قیدوبندها و محدودیت‌های آنها در نظام بین‌الملل افزوده شده است. حتی قدرت‌های بزرگ نیز نمی‌توانند به سهولت قواعد حقوقی را نادیده بگیرند. در این صورت مشروعیت و اعتبار خود را نزد سایر کشورها و افکار عمومی جهانی از دست می‌دهند. قدرت‌های بزرگ که خواهان حفظ وضع موجود به نفع خود هستند حقوق و نهادهای بین‌المللی را ابزارهای لازم و مفیدی در این رابطه می‌دانند که در صورت بی‌توجهی به آن هزینه حفظ نظام برای آنها به مراتب بیشتر خواهد شد. به‌عنوان نتیجه می‌توان گفت حقوق بین‌الملل برای اعمال و اجرایی شدن به قدرت نیاز دارد و قدرت‌های بزرگ موجود، تثبیت‌کننده و حامی قواعد حقوق بین‌الملل در راستای منافع خود هستند.

فهرست منابع

- اسمعیل زاده ملباشی، پرستو، عبدالهی، محسن، زمانی، قاسم (۱۳۹۶)، «حملات سایبری و اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه (مطالعه موردی: حملات سایبری به گرجستان)»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۷، شماره ۲، صص ۵۵۹-۵۳۷.
- امینیان، بهادر، صانعیان، علی (۱۳۹۶)، «دیپلماسی اجبارآمیز و حقوق بین‌الملل: با تأکید بر نقش شورای امنیت»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۳۱، شماره ۲، صص ۷-۳۱.
- ایزدی، علی (۱۳۹۴)، «نگاهی تطبیقی به اجرای حقوق بین‌الملل در محاکم ملی»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۳، صص ۴۹۷-۵۲۹.
- آزادبخت، فرید (۱۳۸۹)، پارادایم میان‌رشته‌ای حقوق بین‌الملل: یک بررسی سیستمی با روابط بین‌الملل، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، شماره اول، صص ۱۷۱-۱۳۵.
- پورهاشمی، سید عباس (۱۳۸۵)، «جانشینی دولت‌ها در قلمرو معاهدات»، مجله حقوق تطبیقی، دوره جدید، شماره ۱، صص ۵۶-۳۸.
- جلالی، محمود، آقا حسینی، علی (۱۳۹۵)، حقوق بین‌الملل فضا و ضرورت حفظ محیط‌زیست فضایی، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۶، شماره ۳، صص ۷۲۶-۶۹۵.
- جوینر، کریستوفر (۱۳۸۷)، حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم، ترجمه عباس کدخدایی و امیر ساعد وکیل، تهران، نشر میزان.
- حسینی، محمد (۱۳۹۲)، «لزوم اتکا بر حقوق نرم در راستای توسعه و نهادینه‌سازی حقوق بین‌الملل فضای ماورای جو»، تحقیقات حقوقی آزاد، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۲۹-۲.
- خضری، رویا، (۱۳۸۸)، «سیاست اروپا در قبال نقش امریکا در چارچوب مناسبات فرا آتلانتیک: هژمون لیبرال یا امپریالیستی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره ۲، صص ۴۴۹-۴۷۴.

دان، تیم، اشمیت، برایان (۱۳۸۸)، جهانی‌شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، انتشارات ابرار معاصر.

در آینده، روح‌الله، احمدی، حمید (۱۳۹۷)، «سیاست روسیه در بحران سوریه و پیامدهای آن بر منافع ملی ایران»، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۴، صص ۶۹-۹۵.

دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف، (۱۳۸۴)، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.

دهشیری، محمدرضا، گلستان، مسلم (۱۳۹۵)، «الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک-چندقطبی»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، شماره ۲۷، صص ۳۸-۱.

ذاکر حسین، عبدالرحیم (۱۳۶۹)، «تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل دریاها»، مجله کانون وکلا، شماره ۱۵۳-۱۵۲، صص ۲۱۲-۱۱۶.

ذاکریان، مهدی، مهدوی فر، راضیه (۱۳۹۵)، «مسئولیت هژمونیک و موضع امریکا در برابر مسئولیت حمایت در نظام بین‌الملل»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوازدهم، شماره ۱، صص ۴۱-۷۰.

رضائی، مسعود (۱۳۹۵)، «شبیه‌سازی اقدام نظامی امریکا علیه سوریه در چارچوب ملاحظات حقوق بین‌الملل»، مجله مطالعات حقوقی دانشگاه شیراز، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۲-۳۳.

ساعده، نادر (۱۳۸۱)، معاهده و سازمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای: از آمیزه‌های سیاسی تا آموزه‌های حقوقی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۵۸، صص ۱۹۹-۲۲۸.

ساعد، نادر (۱۳۹۵)، *حقوق بین‌الملل معاصر، نظریه‌ها و رویه‌ها*، تهران، انتشارات خرسندی.

ساندرز، فیلیپ (۱۳۸۸)، *دنیای بی‌قانون، امریکا، قانون‌گذاری جهانی و قانون‌شکنی*، ترجمه اصغر دستمالچی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

شمسایی، محمد، (۱۳۹۱)، «سازمان تجارت جهانی و نظم حقوقی بین‌المللی»، فصلنامه پژوهش حقوق، سال چهاردهم، شماره ۳۷، صص ۶۸-۴۱.

عبداله‌ی، محسن، حسینی، سید محمد (۱۳۹۴)، «مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها برای زیاده‌های فضایی و سازوکارهای حل‌وفصل اختلاف‌های ناشی از آن‌ها»، فصلنامه مطالعات حقوق عمومی، دوره ۴۵، شماره ۴، صص ۵۶۲-۵۳۳.

فرانکل، جوزف، (۱۳۷۲)، *نظریه معاصر روابط بین‌الملل*، ترجمه وحید بزرگی، تهران: نشر اطلاعاتی.

قبرلو، عبدالله (۱۳۸۵)، «ثبات هژمونیک در استراتژی اقتصادی-امنیتی امریکا»، مطالعات راهبردی، شماره ۴، صص ۹۰۱-۹۳۳.

قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۱)، *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت. کک دین (۱۳۸۲)، *حقوق بین‌الملل عمومی*، جلد ۲، ترجمه حسن حبیبی، انتشارات اطلاعات.

محمودی، سید هادی (۱۳۹۰)، «تأثیر فناوری‌های علمی بر توسعه و تحول حقوق بین‌الملل فضایی»، *فصلنامه پژوهش حقوق*، سال سیزدهم، شماره ۳۲، صص ۳۲۸-۲۹.

مدنی، جلال‌الدین (۱۳۷۴)، *حقوق بین‌الملل عمومی و اصول روابط بین‌الملل*، جلد اول، تهران، نشر همراه.

مصفا، نسرین، ابراهیمی، نبی‌الله (۱۳۸۷)، «جایگاه حقوق بشر در نظریه‌های روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۸، شماره ۴،

صص ۲۷۷-۲۵۹.

موسوی شفتائی، مسعود (۱۳۹۱)، «تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی»، گزارش راهبردی، شماره ۳۳، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات استراتژیک.

موسی زاده، رضا (۱۳۹۵)، «راهبرد نوین قانون‌گذاری در حقوق بین‌الملل با تأکید بر تحول مفهوم رضایت دولت‌ها: بررسی موردی توافق بین‌المللی ۲۰۱۵ پاریس»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره ۱۹، صص ۲۷۷-۲۴۹.

موسی زاده، رضا، خسروی، بهنام (۱۳۹۴)، «بریکس و نهادسازی بین‌المللی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و نهم، شماره ۴، صص ۱۴۵-۱۱۱.

میرزایی، سید احمد، صالحی، علی، سعیدی، سعید (۱۳۹۵)، «بررسی تهدیدهای پیش‌نویس موافقت‌نامه امنیت سایبری از منظر منافع ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه امنیت پژوهی، سال پانزدهم، شماره ۵۳، صص ۱۱۸-۸۷.

نواده توپچی، حسین (۱۳۸۶)، «رژیم حقوقی فضای ماورای جو زمین و چالش‌های پیش روی آن»، مجله راهبرد، شماره ۴۶، صص ۳۳۸-۳۰۵.

والتز، سوزان (۱۳۸۲)، «احیا و بازسازی اعلامیه جهانی حقوق بشر»، ترجمه عباس خلجی، مجله دانشکده علوم انسانی، سال چهاردهم، شماره ۶۱، صص ۱۹۳-۱۶۲.

الهوپی نظری، حمید (۱۳۹۲)، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، نشر دادگستر.

Bellamy Alex. J (2006), Preventing Future Kosovos and FuturerWandas: the Responsibility to protect after the 2005 World Summit", Carnegie Council, at: http://www.cceia.org/media/Bellamy_Paper.pdf,

Hachigian, Nina (ed) (2014), *the U.S.-China Relationship in Ten Conversations*, Oxford: Oxford University Press.

Herbert, Anne(1996), "Cooperation in international relations: a comparison of keohane, haas and franck", *Berkeley Journal of International Law*, Vol, 14, No, 1, pp: 222-238.

- Maogoto J.N & Freeland S (2007), "Space Weaponization and the United Nations Charter Regim on Force: A Thick Legal Fog or a Receding Mist?",
- Mohammedi, Adlene, (2019). "La stratégie russe en Syrie : de la fermeté à la prudence", *hestia.hypotheses.org*, novembre 2019. <https://hestia.hypotheses.org/1225>
- Rotmann ,Philipp, Kurtz, Gerrit & Brockmeier, Sarah (2014), "Major Powers and the Contested Evolution of a Responsibility to Protect", *Conflict, Security, Development*, Vol. 14, No. 4, Available at: <http://dx.doi.org/10.1080/146788>.
- Singh, Naina (2017),"Engaging the Neighbours: China's Diverse Multilateralism in Central Asia", *Research Intern, Institute of Chinese Studies, Delhi*, No, 4.
- Stahn, Carsten (2007), "'Responsibility to Protect: Political Rhetoric or Emerging Legal Norm?" *The American Journal of International Law*, Vol, 1, No, 1, pp: 99-120.